

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مسعود و مبارک مولایمان حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و خواهر معظمه شان فاطمه (ع) و همه شیعیان و موالیان آن بزرگوارن و شما اعزه تبریک عرض می‌کنم. و امیدواریم که خدای متعال همه ما را جزء شیعیان و موالیان راستین آن بزرگوار و آباء و ابناء گرامش قرار دهد و در دنیا و آخرت دستمان را از دامن پرمهر و محبت آن بزرگوار محروم نفرماید. این صلوات خاصه آن وجود مبارک را خدمتشان تقدیم می‌کنیم.

«بسم الله الرحمن الرحیم اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ وَرَضَيْتَ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ، وَ قَائِماً بِأَمْرِكَ، وَ نَاصِراً لِدِينِكَ، وَ شَاهِداً عَلَى عِبَادِكَ، وَ كَمَا نَصَحَ لَهُمْ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ، وَ دَعَا إِلَى سَبِيلِكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمُوَعِظَةِ الْحَسَنَةِ، فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ خَيْرِكَ مِنْ خَلْقِكَ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ الثَّقِيِّ النَّقِيِّ وَ حُجَّتِكَ عَلَى مَنْ قَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَةً رَازِكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ».

از دو تقریب باقی مانده برای اثبات عدم معقولیت حجت تخییری، بیان دوم باقی مانده بود که گفتیم شهید صدر قدس سره در حلقات بیان فرموده و آن بیان این هست که در حجت تخییری امر از این خارج نیست که یا مولا یک حجت جعل می‌فرماید یا دو حجت. اگر یک حجت جعل بفرماید خب سؤال این است که مصب این حجت چیست؟ موضوعش، متعلقش چیست؟ حجت را روی چی جعل کردید؟ اگر بگویید حجت را روی یکی از این خبرها جعل کرده یا یکی از این فتواها جعل کرده، خب این خلف فرض است، تخییر نمی‌شود، همین می‌شود حجت؛ حجت تخییری نخواهد بود. و اگر بگویید که نه روی جامع بین الفتوین یا خبرین جعل می‌کند این جاها هم از دو حال خارج نیست یا روی این جامع جعل می‌کند به وجوده الساری اینما تحقق یا جعل می‌کند روی این جامع به صرف الوجود. اگر بگویید که روی جامع جعل می‌کند اینما تحقق، اینما سری، خب لازمه اش این است که هر دو خبرها، هر دو فتواها حجت باشد، چون این جامع هم این جا هست هم این جا هست. و این معنایش حجت متعارضین خواهد بود و این هم که ممتنع است. و اگر بگویید که روی جامع بنحو صرف الوجود هست، خب این جا البته وقتی بنحو صرف الوجود بود می‌فرمایند که «ما يتعلّق بصرف الوجود لا يسرى إلى الفرد» این جا درست است آن حجت سرایت به فرد نمی‌کند وقتی بصرف الوجود باشد، حالا چراى آن را نفرموده، لا يسرى الى الفرد، ولی اشکالش این است که صرف الوجود قول این فقیه و قول آن فقیه

یا صرف الوجود این خبر و آن خبر مدلول ندارد، مدلول مال این خبر است مال آن خبر است، جامع بین الخبرین بنحو صرف الوجود مدلولی ندارد که این حجت برای اثبات آن باشد.

«و من الواضح أنَّ صرف وجود الجامع بین الخبرین لیس له مدلول لیکون حجةً فی إثباته»
اثبات آن مدلول؛ مدلول مال این خبر است، مال فتوای این مفتی است، مال فتوای آن مفتی است. جامع بین قول و افتاء و فتوای این مفتیین این مدلولی ندارد از چیزی کشف نمی‌کند که بخواد بگوید که این را حجت قرار داده برای آن جامع بینهما.

س: یعنی جامعش فقط خبر بودن است؟

ج: بله، احدی الخبرین.

پس تمام فروضی که برای این که یک حجت جعل شده باشد؛ امتناع دارد و باطل است. اما حالا این قسمتی که فرمودند که اگر بنحو صرف الوجود باشد یعنی برای جامع بنحو صرف الوجود جعل شده باشد نه وجود ساری که اینما تحقق حکم همراهش باشد. این چرا می‌فرمایند لا یسری الی الفرد؟ با این که اگر مقصودتان این است که چون جامع وقتی روی جامع قرار داده شد جامع... حکم از موضوع خودش تعدی به خارج از موضوع نمی‌کند، اگر این مقصود باشد خب این لازمه‌اش این است که در آن جایی هم که بنحو وجود ساری هست همین جور باشد، به فرد نباید سرایت بکند، آن هم بالاخره جامع است، جامع که از جامعیتش نمی‌افتد ولی بنحو وجود ساری، یعنی همین جامع هر جا باشد ولی بحیث جامعیتش. شاید مقصودشان این است که وقتی بنحو صرف الوجود باشد این به فرد نمی‌تواند سرایت کند چون صرف الوجود یعنی اول الوجود و اول الوجود محقق می‌شود. مثلاً وقتی مولا گفت صلّ، بصرف وجود صلاة محقق می‌شود دیگر، فلذاست که اگر ما نماز ظهر را خواندیم دیگر معنا ندارد اعاده بکنیم مثلاً اگر جهات شرعی‌اش ملاحظه شده، دیگر صرف الوجود محقق شده دیگر. مگر احتمال خلل کسی در آن بدهد که محقق نشده من این را می‌آورم که محقق بشود. حالا این می‌داند خللی در آن نبود خب ساقط شده دیگر. ولی در این جا که وقتی وجوداتی محقق هستند دوتا خبر هست دوتا فتوا هست در خارج در عالم تحقق. این صرف الوجود به کدام بگوییم متحقق است و حکمش روی کدام برود؟ هر کدام بخواهیم برویم ترجیح بلا مرجح است، روی هردو برود صرف الوجود نیست وجود ساری می‌شود. روی یکی بخواهد برود دون دیگری آن یکی کدام است؟ الف است؟ ب هست؟ بله اگر وجودات متعاقبه بود خب می‌گفتیم که این اول الوجودی که از این دوتا خبر دوتا فتوا پیدا شده. ولی الان دوتا فتوا در خارج است، دوتا خبر در خارج است، خب این که نمی‌شود که وقتی بنحو صرف الوجود هست بگوییم که کدام یک از این فتواها حجت است.

س: اولی که ظفر پیدا کردیم؟

ج: بله؟

س: اولی که ...

ج: در عالم واقع که به این صرف الوجود نمی‌گوییم که ما بگوییم به او ...

س: نه یعنی آن حجیتش ...

ج: مال صرف الوجود است، صرف الوجود به این کاری ندارد که من ظفر پیدا کردم یا نکردم، وجود دارد او در عالم.

س: نه صرف الوجود یعنی حجت که این حجت منوط به ظفر...

ج: نه حجت جعل می‌شود برای صرف الوجود خبر ...

س: صرف الوجود خبر ...

ج: خبر، خبر من بفهمم توی وسائل هست، توی کافی هست، توی آن جاها هست، من بدانم ...

س: نه نه حجت آن منوط به این است، یعنی حجت این خبر منوط به این است که شما ظفر ...

ج: خب این یک صورت آخری است که شما تصویر بکنید. مثلاً این جوری بگویید، بگویید بله جعل حجت به معنای صرف الوجود و مقصود برای چی؟ برای آن اول خبری که تو اطلاع از آن پیدا می‌کنی نه در عالم هست.

س: که خلاف ظاهر عبارت‌شان است ...

ج: که این را نفرمودند، حالا این باید مثلاً باید بگوییم پس احصاء نکردید همه‌ی صور را.

س: ... قبل کردید چی می‌شود نهایتاً؟

ج: بله؟

س: فرمودید به وجود ساری هم اشکال دارید که اگر وجود ساری هم باشد باز هم از جامع به بعد سرایت نمی‌کند، حاصل این اشکال آیا باز هم مدلول دارد یا ندارد؟

ج: باز هم مدلول ندارد، جامع باز هم مدلول ندارد آن‌جا.

س: حاج آقا بعداً از صرف الوجود منظورش اولین فردی که ظفر پیدا می‌کنیم نیست. چون اتفاقاً اگر بخواهد اولین فردی که ظفر پیدا می‌کند و اطلاع پیدا می‌کنیم این یقتضی التعیین چون همیشه تخییر یعنی این‌که اولی را ظفر پیدا می‌کنیم، دومی را هم ظفر پیدا می‌کنیم حالا بایهما تأخذ أنت فی سعة که واقعاً اول ...

ج: خب بله این هم ...

س: نه ما نمی‌خواهیم بگوییم تخییر است، می‌خواهیم ببینیم این فرد ...

س: نه ایشان می‌خواهد تخییر را تصویر کند

ج: نه می‌گوید در تخییره چون تخییر

س: ...

س: نه دیگر می‌گوید تخییر معنایش اول الوجود است که به معنای صرف الوجود باشد.

حالا شما این را می‌خواهید اشکال کنید....

ج: خب شما اگر بخواهید، می‌دانم ببینید درست است خواستند بگویند از باب این که به احد
تعلق می‌گیرد و الا همان اولی که ایشان ...

س: اولی ممکن است دومی باشد ...

ج: نه

س: اما چه عیب دارد صرف الوجود به این معنا باشد که صرف الوجود مدلول، حجت
است و مطلوب است، حالا شما اشکال می‌کنید به چی؟ به این که خب این صرف الوجود
یا آن صرف الوجود؟ جواب این است صرف الوجود دیگر لا یسری الی الفرد که شما
بگویید کدام فرد؟ ترجیح بلا مرجح است؛ اتفاقاً حرف‌شان این است، می‌گوید صرف
الوجود مطلوب است، صرف الوجود وقتی مطلوب است خصوصیت در این‌ها مطلوب
نیست که بگویید تردید است و ترجیح بلا مرجح است اگر هرکدام را من ترجیح بدهم؟

س: پس کدام است؟ محقق آن کدام است؟

س: آهان کدام است؟ جامع صرف الوجود است که جامع صرف الوجود تفاوتی نمی‌کند در
خصوصیات ...

ج: می‌دانم، کدام است الان؟

س: کدام‌شان است الان؟ عملاً کدام است؟

س: صرف الوجود است، اصلاً به شخص لا یسری که شما بگویید کدام است. این که
می‌گویید کدام است از این نشأت گرفته ...

ج: همین دیگر، می‌گوییم چرا لا یسری؟

س: همین حرف ایشان این است می‌گوید صرف الوجود ...

ج: چرا صرف الوجود؟ خب این مگر ...

س: آقا وقتی که می‌گوید اکرم العالم شما به من بگویید که خب من الان آقای فدایی را
دارم، آقای عزیزی را هم دارم، کدام را اکرام بکنم؟ آقا می‌گوید اکرم العالم صرف
العالم، عزیزیت و فدایت دخی در آن ندارد، این جا می‌آید اشکال بکنید بگویید که ترجیح
بلا مرجح است من اگر هرکدام را ترجیح بدهم، می‌گویند روی صرف العالم رفته ...

ج: آقا آن جا که نیست شما اول الفردی که می‌آوری مصداق صرف الوجود می‌شود ...

س: تمام تمام شد، هرکدام که اول اخذ کردی ...

ج: اخذ که نگفت، صرف الاخذ که نگفته که، بابا عجب است واقعاً!

س: آقا صرف الوجود یعنی اولی که ایجاد کردی، تمام.

س: ایجاد کردنی نیست ... هست خودش ...

س: آقا من می‌خواهم بروم اخذ کنم دیگر ...

ج: خبر واحد را دارد حجت می‌کند، فتوا را حجت می‌کند نه اخذ به فتوا را که بگویند صرف و اخذ.

خب و اگر ما بخواهیم بگویم آن بیان را، آن شقّ اول که ایشان فرمود یک حجت جعل می‌شود یا دو حجت جعل می‌شود. اگر یک حجت جعل می‌شود سؤال می‌کنیم موضوع این یک‌دانه حجت چی هست؟ اگر بگویند یکی از این‌ها هست یکی خارج است ...

س: که دیگر تخییر ...

ج: آن وقت این‌جا شما می‌گویید اصلاً تخییر نیست این یک اشکالش این است، یک اشکالش این است که این خلف فرض است که شما نمی‌خواهید بگویند تعیناً یکی است که.

آن جایی هم که جامع هست اگر جامع ساری باشد اشکال ایشان این بود که لازمه‌اش این است که دوتا متعارضین حجت بشود. یک اشکال دیگر هم همان‌جا باید می‌فرمودند و آن این است باز خلف فرض است. چون فرض این است که یکی از این‌ها؛ تخییر است اما اگر به هردو سرایت می‌کند پس هردو در کنار هم، در عرض هم حجت هستند. و این تخییر نیست باز، هردو آن حجت است.

خب پس بنابراین فرضی که یک حجت بخواهیم بگویم جعل شده تمام صور متصوره‌اش اشکال دارد و معقول نیست. اگر بفرمایید که دوتا حجت جعل شده، خب قهراً اگر بخواهد دوتا حجت جعل بشود بنحوی که تخییر باشد و اشکال هم نداشته باشد روی متعارضین باید مشروط بشود. اما اگر مشروط نباشد یعنی بالفعل هم این حجت باشد هم این حجت باشد خب این حجت متعارضین می‌شود بعد هم تخییر نیست. بخواهد دوتا حجت جعل بشود تخییر هم حفظ بشود که عقلی باشد تخییرش البته به این است که مشروط باشد. مشروط شدنش به یکی از این دو نحو است که در کلام محقق خوئی و این‌ها هم بود. هرکدام، حجت این مشروط است به ترک آن یکی، حجت آن هم مشروط است به ترک این. خب این هم ممتنع است، چرا؟ برای این‌که لازمه‌اش این است که اگر شما هردو را ترک کردی هردو آن حجت می‌شود چون شرط هردو موجود می‌شود دیگر. و اگر یا این‌که مشروط باشد به اخذ به هر کدام؛ این حجت است به شرطی که اخذش بکنی، آن حجت است به شرطی که اخذ به آن کنی، این هم می‌گویند ممتنع است، چرا؟ برای این‌که من به هردو اخذ نکردم، می‌گویم مگر مشروط نیست به اخذ من؟ من به هیچ‌کدام اخذ نمی‌کنم. خب هیچ‌کدام حجت نمی‌شود. خب این چه امتناعی دارد؟ خب حجت نشود. لابد می‌خواهند بگویند این‌جا این صورت هم امتناعش به خاطر این‌که خلف فرض است، شارع می‌خواهد یک حجت، فرض این است که می‌خواهیم حجت تخییره علی جمیع الاحوال داشته باشیم. این الان حجت تخییره نمی‌شود که.

س: این فرمایشی که سابقاً فرمودید این‌جا نمی‌آید؟

ج: بله؟

س: فرمودید که به چه دلیل بگویم که ما باید به یکی از اخذ بکنیم. نفرمودند دیگر آن مطلب را ...

ج: نه آن را نغرمودند.

فرموده كه: «وَأَمَّا الثَّانِي» كه دوتا جعل حجيتين باشد «فَهُوَ مَمْتَنَعٌ أَيْضاً؛ لِأَنَّ حُجَّةَ كُلِّ مِنَ الْمُتَعَارِضِينَ إِنْ كَانَتْ مُشْرُوطَةً بِالْإِلتِزَامِ بِهِ لَزِمَ عَدَمُ حُجَّتَيْهِمَا مَعاً فِي حَالَةِ تَرْكِ الْإِلتِزَامِ بِشَيْءٍ مِنْهُمَا، وَ إِنْ كَانَتْ مُشْرُوطَةً بِتَرْكِ الْإِلتِزَامِ بِالْآخِرِ لَزِمَتْ حُجَّتَيْهِمَا مَعاً فِي الْحَالَةِ الْمَذْكُورَةِ». خب حالا اين يك بيان جديدي است ديگر، غير از آن بيان قبلي است كه در براي امتناع، امتناع حجيت تخييريه ايشان اين جور تقرير فرموده كه ظاهرش هم حصر عقلي دارد اثبات و نفي است. مي گوييم آقا در حجيت تخييريه يك حجيت جعل مي شود يا دوتا؟ خب از اين كه بيرون نيست ديگر يا يكي است يا دوتا هست، يعني دوتا كه مي گوييم حداقل آن هست، يا يكي است يا بيش از يكي، حالت سوم كه ندارد كه. اگر يكي است باز حصر آن عقلي است، اين يكي متعلق مي خواهد يا نمي خواهد؟ خب مي خواهد، متعلق آن چيست؟ يكي از اين ها بالخصوص هست پس اين تخيير نشد، جامع است؟ جامع هم دو حال بيشتر تصور نمي كنيم براي آن، يا جامع ساري است يا جامع صرف الوجودي.

س: جامع صرف الوجودي را فقط شما به نحو چي تصوير مي كنيد جامع صرف الوجود؟ يعني اين كه بگويد كه بگويد الفتوا حجة؟

ج: به اول الوجود اين جوري، جامع يعني نه اينما سري.

س: نه اينما سري كه ...

ج: اينما سري اگر باشد جامع است مي رود روي جامع ...

س: اينما سري كه ايشان قطعاً نمي خواهد بگويد ...

ج: خب نه، گفته كه، عجب است واقعاً ...

س: دوتا فرد گفتي ...

س: مي دانم مي گويم اينما سري را كسي نمي آيد بگويد در تخييري بگويد، تخييري كه روي جامع رفته حرف آقاي خوئي است، حرف آقاي خوئي هم امر ...

ج: آقا دارد همهي صور را حساب مي كند ديگر، مگر اين كه بگويم روي يكي اش رفته كسي مي گويد با تخيير؟ خب روي يكي اش رفته با تخيير كه خلف است

س: نخير، يكي لا معين است، احدهما لا معين است ...

ج: يكي بخصوصه فرموده ...

س: حالا كار ندارم ايشان چي فرموده، عرض مي كنم ...

ج: بابا ما اين را داريم مي گوييم، حالا فعلاً قول آسيد محمداقبر صدر را بيان مي كنيم نه سادات ديگر را.

س: آقا حرف آقاي خوئي چه عيبي دارد؟ توي كدام يك از ...

ج: ما حرف آقاي خوئي را الان ذكر نمي كنيم، حرف آسيد محمداقبر صدر را داريم ذكر

می‌کنیم که ایشان این‌جوری تقریر کرده.

س: آقا اشکال ما این است می‌گوییم آقای خوئی که رفته روی جامع برده کدام یک از حرف آقای سید محمدباقر صدر است؟ کدام است؟ احدهمای لا معین به عنوان جامع کدام است؟ اشکالش را آن وقت بگویید.

ج: احدهمای لا معین این دو حالت دارد، احدهمای لا معین علی نحو چی؟ علی نحو وجود ساری ...

س: ... که قطعاً نیست چون خیلی هم خلف احدیت است، احدهما ...

ج: نه آقا این احد نیست ...

س: آقا کلیهما احدهما یعنی اتفاقاً اینما سری نیست احدهما هست ...

ج: می‌دانم بابا این احد هست یا نیست؟

س: آقا احد هست اما احدهما این‌جا مفهوم دارد، کلیهما را نمی‌خواهد بگوید. احدهمایی که تخییر دارد یعنی این، یعنی یکی از این دوتا، مفهوم دارد کلیهما نیست پس اینما سری نیست. از آن طرف می‌گویی صرف الوجود است؟ می‌گوید صرف الوجود هم نیست، می‌گوید احدیت در آن فرض شده، فردیت در آن فرض شده منتها لا معیناً، اشکال احدهمای معین هم نمی‌گیرد. حرف آقای خوئی خوب است نه اشکال تعین را دارد، نه اشکال صرف الوجود را دارد، نه اشکال اینما سری را دارد، احدهمای لا معینه باشد، جامع به این معنا.

س: اینما سری با احدیت منافاتی ندارد که.

س: چرا منافات دارد احدهما یعنی که هردو نیست یکی از این دوتا ...

س: باشد ... به هر حال ... احد هستند دیگر ...

س: می‌گویم یکی از آقایان، یکی از این دوتا، آقا یکی مدلول دارد، احدهما هردو هست علی البدل یعنی اگر این را آوردی این هست این نیست، اگر این را آوردی ...

ج: شما احدهما را علی سبیل صرف الوجود دارید حساب می‌کنید ...

س: بله بله صرف الوجود ...

ج: بله خیلی خب حالا می‌گوییم، ... فلذا ایشان فرموده ...

س: صرف الوجودی که نه مثل حرف شما که بگویی که رفته روی کلی طبیعت، کدام است؟ می‌گوید احدهمای صرف الوجود، صرف الوجود نه به معنای طبیعت کلیه‌ی فتوا ...

ج: خب می‌دانم حالا احدهمای صرف الوجود بالاخره من به کدام عمل کنم؟

س: لا معین است ...

ج: بابا به کدام عمل کنم؟ من بیچاره چکار کنم؟ می‌گویم شارع حجت آورده روی

احدهمای علی سیل.... من به کدام، به این عمل کنم؟ ای مصداق احدهما هست؟
س: خواستی به این عمل کن خواستی به این عمل کن، تخییر است، اصلاً تخییر یعنی همین ...

ج: آخر بگویم این مصداق است؟ هردو مصداق است؟

س: آره بگو

ج: اگر پس هردو مصداق است پس هردو حجت هستند ...

س: آقا هردو حجت نیست احدهما هست، حالا نمی‌دانم

ج: می‌دانم این مصداق احدهما هردو مصداق احدهما هست یا یکی از این‌ها مصداق احدهما هست ...

س: یا اول الوجود است.

خب به خدمت شما عرض شود که این برهانی است که ایشان تقریر فرموده. خودشان از این برهان این‌جوری جواب می‌دهند می‌گویند به بیان ما قسم دوم را اختیار می‌کنیم یعنی می‌گوییم حجت واحده جعل نشده، دوتا حجت جعل شده. از این دوتا تصویری که برای دو جعل حجت هم داشتیم یکی این بود که هرکدام مشروط به ترک آخر باشد. این هم نه، می‌گوییم نه، می‌گوییم مشروط به التزام به آن. خب اشکال چی بود؟ اشکال این بود که من به هیچ‌کدام التزام نمی‌دهم پس هیچ‌کدام حجت نیست. می‌گویم این را اختیار می‌کنیم به ضم یک ضمیمه و آن چی هست؟ «مع افتراض وجوب طریقی للالتزام بأحدهما» یعنی شارع می‌آید می‌گوید من حجت قرار دادم این را به شرط التزام، این را هم حجت قرار دادم به شرط التزام، به تو هم واجب کردم که یکی را باید اخذ بکنی تا این شرط حجت من درست بشود. و این هم البته وجوب نفسی نیست یعنی خودش مصلحت فی نفسه ندارد مثل وجوب احتیاط می‌ماند که حجت.... طریقی است برای این‌که به آن واقع برسد «مع افتراض وجوب طریقی للالتزام بأحدهما». پس می‌توانیم بگوییم حجت تخییری تصور دارد تصور عقلی و اگر دلیلی پیدا کردیم بر حجت تخییری این‌جور نیست که بگوییم به این دلیل نمی‌توانیم اخذ بکنیم؛ چون اگر تصور ثبوتی نداشته باشد توی مقام اثبات هم باشد چیزی نمی‌توانیم به آن اخذ بکنیم، محال را هم که نمی‌تواند شارع جعل بکند.

س: مع وجوب التزام طریقی باخذ أحدهما؟

ج: بله تا این شرط درست بشود، مثلاً مثل این‌که شارع بگوید مثلاً شارع یک چیزی را بفرماید که وجوبش مشروط به یک امر است ...

س: که آن امر واجب است ...

ج: که نه آن امر را بر، آن امر ...

س: وجوب است دیگر درست است؟

ج: حالا عرض می‌کنم، مشروط به یک امر است، مثلاً بفرماید فرض کنید بگوید آقا نماز

مشروط به این است که تو طهارت داشته باشد اگر طهارت نداشته باشی نماز واجب نیست ولی من به تو امر می‌کنم بروی این شرط را درست کنی تا آن وجوب درست بشود. بله اگر نرفت عصیان این را کرد آن وجوب درست نمی‌شود، چون شرطش محقق نشده ولی به خاطر این که نرفتی این شرط را درست کنی کتک می‌خوری.

س: مثل این که امر کند به تحصیل استطاعت.

ج: مثلاً، نرفتی استطاعت تحصیل بکنی حج بر تو واجب نمی‌شود ولی این امر را عصیان کردی. این جا هم بگویم که به این شکل که باید به یکی اخذ بکنی.

س: ... به وجوب التزام باحدهمای لا معینه، ... به این وجوب، می‌گوییم این وجوب به چی رفته؟ رفته روی احدهما دیگر، پس یک وجوب روی جامع بردیم، حرف قبلی‌تان را این جا هم بزنید...

ج: نه آن جا اشکال ندارد ...

س: اشکال قبلی می‌کردید توی این ضمیمه ی ...

ج: نه این جا اشکال ندارد ..

س: چرا ندارد؟

ج: نحو صرف الوجود است اخذ کن ...

س: آهان صرف الوجود تا حالا چی می‌گفتید؟

ج: الله اکبر، اخذ است وجود نداشته شما صرف الوجود، اول وجود را که ایجاد می‌کنید همان ...

س: خب همین حرف را قبلاً بزنید ...

س: آن جا اخذ نبود آخر ...

س: چی نبود؟

س: آن جا اخذ نبود آن جا جزء روایات در خارج بود.

ج: آن جا دوتا خبر بود دوتا فتوا بود موجود در خارج است. این جا اخذ شما هست، می‌گویند یکی را اخذ کن.

خب این بیانی است که در ظاهر عبارت است. مرحوم محقق شاهرودی قدس سره که این چاپ جدیدی که یک تغییر مایی در آن دادند از نظر نه مطالبش، یعنی از نظر چینش ابواب، چون چینش ابواب در حلقه غیر از این کتاب متعارف است آن را تقریباً آن جوری کردند، بعضی اباحت هم که توی حلقات نبود مثل مشتق اضافه کردند. بعضی جاها هم ایشان تعلیقه‌ی توضیحی زده. یکی از جاهایی که تعلیقه‌ی توضیحی زدند همین جا هست. این جا می‌فرمایند که «یستکشف من نفس دلیل الحجّة بالالتزام وجوب الالتزام بأحدهما» یعنی از خود این دلیل حجیت که می‌فرماید این حجت است در صورتی که اخذ بکنی، آن

حجت است در صورتی که اخذ بکنی، ما از همین به دلالت التزام کشف می‌کنیم وجوب التزام را باحدهما، به این‌که آن شرط را ما باید ایجاد بکنیم. «و هو حکم ظاهریّ طریقّ؛ لوضوح عدم کونه واجباً نفسیاً من الواجبات» معلوم است خودش که مصلحتی ندارد مثل نماز، مثل روزه، این هم یک مصلحتی داشته که ما اخذ بکنیم، این نه، این برای این است که یک چیز دیگری درست بشود در عالم. «و إنما روجه يرجع إلى الاهتمام و تنجيز مفاد أحد الخبرين فی المورد» یعنی چی؟ این بیان لطیفی است که توی متن نیامده این یک نکته‌ای است، یعنی ما از این کار شارع می‌فهمیم اهتمام دارد به این‌که اگر تکلیف این‌جا هست منجز بشود، در این راه دارد گام برمی‌دارد. برای چی می‌آید این را حجت می‌کند، می‌گوید اگر اخذ به آن کردی حجت است، آن هم می‌گوید اگر اخذ کردی به آن حجت است؟ معلوم می‌شود به آن چیزی که در بین هست که ممکن است این واصل به او باشد یا آن به او اهتمام دارد.

س: پس نمی‌شود هر دو را رها کنیم

ج: و عقل ما می‌گوید چیزی که شارع، مولای تو به تو اهتمام دارد تو باید پایبند به آن باشی. آن وقت اگر این‌جوری ما تفسیر کردیم؛ این وجوب، لازم نیست وجوب شرعی باشد؛ اصلاً وجوب به آن بگوییم. یعنی یک مُدَرِّک عقلی است «مع افتراض وجوب طریقّ» لالتزام بأحدهما». که ظاهرش این است که حالا ممکن است ظاهری بدوی‌اش هم این باشد که یک وجوب، وجوب طریق شارع جعل کرده؛ مثل وجوبی که روی احتیاط جعل کرده؛ موارد احتیاط. این‌جور که آقای شاهرودی توضیح می‌دهند

س: شرعی نیست

ج: این اصلاً شرعی نیست. یعنی از این‌کار شارع که در صدد این برآمده؛ ما می‌فهمیم اهتمام دارد با آن چیزی که در بین است.

س: این‌طوری مقام اثباتش هم بهتر کردند دیگه، چون آن‌جوری که آقای صدر توی ظاهر متن گفته بود؛ توی مقام اثبات همیشه باید می‌گشتیم دنبال یک وجوبی و توی واجبات تخییری؛ ولی این‌طور که ایشان فرمودند دیگه مقام اثبات ...

ج: نه، خب مقام اثباتش را آقای صدر این‌جوری درست می‌کند. آقای صدر می‌فرماید که، چون آقای خوئی این را درست می‌دانست. اشکال ...، امتناع هم نکرد، فقط گفت در مقام اثبات ما دلیل بر این نداریم. ایشان این را مقدمه بحث اخبار تخییر قرار داده که ثبوتاً ببینیم درست است یا نه؟ حالا که ثبوتاً درست شد اخبار تخییر را ببینیم از نظر اثباتی سنداً، دلالتاً درست است یا درست نیست؟

س: به هر حال یک مؤونه‌ای دارد دیگه، این حرف آقای هاشمی بی مؤونه ...

ج: نه، آن هم، آن هم مؤونه ...

س: آن مدرک عقلی که نیاز به یک ...

ج: نه، مؤونه‌شان یکی است در ...، مؤونه حالا، مؤونه‌شان ...

س: چرا مؤونه؟ این‌که مؤونه ندارد دیگه، او می‌گوید به همین دوتا دقت بکنیم از توی

شکمش ...

ج: یعنی همان اخبار تخییر خودش بر این دلالت می‌کند. خود اخبار تخییر آقای آسید محمود رحمه‌الله می‌فرماید خود اخبار تخییر به دلالت التزام کشف می‌کند از اهتمام.

س: آن موقع آقای صدر چی؟ یک خبر دیگر باید بیاورند دیگه

ج: آقای صدر نگفته حالا از کجا.

س: می‌گویم؛ در مقام اثبات باید یک چیز دیگر پیدا کنیم بر وجوب ...

ج: اگر آن‌ها دلالت دارد از یک جای دیگر باید به دست بیاوریم. که آن هم می‌فهمیم، إنّ می‌فهمیم البته، وقتی اخبار تخییر حجّیت و دلالتش تمام شد و این بدون آن نمی‌شود، تصویر ندارد إنّ کشف می‌کنیم که چنین چیزی وجود دارد. روی تصویر آقای صدر هم کشف إنّ می‌کنیم. ولی روی بیان آقای شاه‌رودی نه، خود این هم دلالت دارد که شارع اهتمام دارد بر این جهت. مثل ملکیت آنّا مایی که ما کشف إنّ می‌کنیم از صحت معامله در معاطات مثلاً آن جوری که گفتند. یا آن جوری که آقای اراکی قدس سره می‌فرمود که من یک وقت از ایشان سؤال کردم؛ آن موقع که ایشان نماز، قبل از انقلاب مسجد امام نماز جمعه ایشان اقامه می‌کردند؛ بعد از نماز جمعه توی مسیر از ایشان سؤال کردم آقا؛ این شهریه، سهم امام ما مالک می‌شویم؟ نمی‌شویم؟ چه جوری است؟ گفتند نه، مالک نمی‌شوید ابتداءً، گفتیم خب پس این معاملاتی که می‌کنیم لایع الا فی ملک؛ آدم می‌رود نان می‌خرد، چی می‌خرد، این ...، ایشان فرمودند که بله، مالک نمی‌شود ولی آن أنّا مثل باب چیز...

س: فضولی

ج: باب معاطات؛ فضولی که نه، مثل بابا معاطات که می‌گویند مشهور نسبت به آن‌ها داده شده که معاطات موجب ملکیت نیست. ولی إباحه تصرف می‌آورد. خب معمول معاملات هم که معاطاتی است. آن‌جا جمع کردند گفتند بله، إباحه تصرف می‌آورد ولی اگر خواستی یک معامله‌ای بکنی که يتوقف على الملك؛ این‌جا ما کشف می‌کنیم إنّ که آن أنّا قبلش مالک می‌شوی تا این‌که آن شرط هم محقق بشود. این‌جا ما می‌دانیم حضرت بقية‌الله ارواحنا فداه راضی هستند به این‌که ما در مال‌شان تصرف بکنیم. خب، این تصرف حتی با آن چیز بخیریم بخوریم؛ نمی‌دانم چی فلان و این‌ها، برای خودمان، این هم که توقف بر ملک دارد. پس کشف می‌کنیم که در شرع همین که خواستیم برویم پول نان را بدهیم ما مالک این پول می‌شویم آنّا، آن وقت می‌پردازیم. یا خواستیم چیزی را بفروشیم همین جور، این چیزی که آن‌جا بیان فرمود این‌جا هم حالا همین جور مثلاً بگیریم. خب، علی‌ای حال این هم جوابی است که ایشان دادند. حالا این جواب ایشان را چه بنحو که خودشان تقریر کردند و چه بنحوی که تلمیذ محقق‌شان قدس سرهما تقریر کردند؛ بله، حالا قابل تصویر شد ولی در عین حال آن امتناع را از بین نمی‌برد. یعنی آن خُلف را، چرا؟ برای این‌که بالاخره حالا ما آمَدیم نه به حرف عقل‌مان گوش کردیم نه به حرف آن وجوب طریقی شرعی اگر جعل شده وجوب، نکردیم. مثلاً دوتا خبر است؛ یک کسی حساب می‌کند می‌گوید اگر این‌ها حجت بشود خیلی کارش سخت است. یک تکلیف مشکلی به گردن من می‌آید. ما أخذش نمی‌کنیم که آن تکلیف به گردن‌مان نیاید، حالا یک چوبی برای این بخوریم. خب، مخالفت با این، این شرط‌مان محقق نشده دیگه، این اگر بنحوی که

آقای صدر مرادشان باشد؛ یعنی انجوری بگویم تفسیر کنیم کلام آقای صدر را نه آنجوری که آقای شاهرودی تفسیر کرده؛ این اشکال می‌شود. اما اگر اینجوری که آقای شاهرودی تقریر کرده، آن این است که ببینید؛ مثل علم اجمالی می‌شود. یعنی ما این‌جا می‌فهمیم که شارع اهتمام دارد به تنجیز یک تکلیفی که این‌جا هست. پس یعنی آن تکلیفی که این‌جا هست منجز است دیگه، دیگه شرطی ندارد دیگه، آن تکلیف منجز است دیگه، منتها این تکلیف منجز را اگر التزام دادیم کأنه منحل می‌شود. ما می‌دانیم یا این منجز است یا آن منجز است. منتها شارع... مثل این‌که می‌دانیم یا این طرف منتجس است یا آن طرف منتجس است. بیته قائم می‌شود که این است. خب این‌جا دیگه منحل می‌شود حکماً، وجداناً منحل نمی‌شود حکماً منحل می‌شود. فقط از همین اجتناب می‌کنیم. آن دیگه اصل در آن جاری می‌شود. این‌جا هم همین جور است. پایانش باید به این برگردد.

س: روایت مختار، تأیید فرمایش شما این است که ما شرطی که واجب است اگر ترک شرط واجب کردیم ترک مشروط هم هست و عقابان یترتب علیهما، کجا لایترتب علی واجب مشروط الا عقاب به آن واحد؛ آن هم ... شرط است؟ آن وقتی است که شرط واجب نباشد. وقتی شرط واجب است یکی به خاطر این‌که وجوب خودت انجام ندادی، یکی هم به خاطر این‌که مشروطی که متوقف بر واجب است کأنه به واسطه وجوب به آن تعلق پیدا کرده دیگه؛ مثل این‌که مولا بگوید که

س: نه، من این را نگفتم ها!

ج: می‌خواهم تأیید کنم فرمایش شما را و عرض خودم که

ج: من نگفتم که.

س: نه، یعنی آن حرف حضرت عالی

ج: لایرضی به صاحبه.

س: ببینید؛ آن فرمایش شما را ببینید؛ التزام ... پیدا می‌کنید به این، این‌که مشروط وقتی می‌گویم فوات شرط است؛ وجوبی ندارد بر چه فرضی است؟

ج: بر فرض این‌که شرط نباشد دیگه.

س: آهان! بر فرض این‌که شرط نباشد. کجا است در مذاقه که بکنیم عقل و عقلاء می‌گویند در جایی است که حتی شرط را مولا به تو واجب کرده یا عقلت را به تو واجب کرده؟ آن‌جا هم می‌گویی اگر من شرط را نیاوردم به فوات شرط مشروط وجوبش ... می‌شود یا نه؟ می‌گویند چون شرطش شرط واجب است و تو آمدی ... کردی

ج: نه، شرط واجب نیست، شرط وجوب است

س: عیبی ندارد. شرط وجوب است اما خود شرط وجوب امر واجب است. درست است؟

ج: آره، آره

س: آهان! این‌جا وقتی این‌طوری است این دیگه تحت آن کبرای کلی نمی‌رود که مشروط

به فوات شرطش دیگه واجب نمی‌شود. چون شرط خودش از جهتی شرط وجوب است.

ج: خب نیاوردم.

س: از جهتی شرط واجب است. مثل این که مولا بگوید که من به تو

ج: بابا هی نگویید شرط واجب است بگویید شرط وجوب است.

س: آقا! شرط وجوب است. شرط وجوب است برای

ج: ببینید! اگر....

س: واجب مشروط

ج: مولا گفته صلّ اذا زالت الشمس پس صلّ، شما می‌توانی فرض کن یک کاری بکنی
زوال شمس نشود، توقف بشود

س: احسن! واجب نیست زوال شمس

ج: خب نماز ظهر واجب نمی‌شود دیگه

س: این حرف درست است. اما اگر

ج: حالا اگر شارع بگوید که يجب علیه که زوال شمس را ایجاد کنی.

س: آهان!

ج: خب من حالا باشد، من زوال شمس را ایجاد نکنم ... برای نماز می‌خوانم

س: بله، بله، این جا

ج: عجب است!

س: نماز را که عصیان نکرده، ...

س: چرا؟ این جا با واسطه دارد وجوب

ج: نشده که

س: نمازی که نیامده را چه جوری عصیان کردم؟

س: وجوب مشروط، وجوب مشروط به شرط واجب چون که از ناحیه تفسیر عبد؛ فوات
مشروط حاصل شده و وقتی متعلق می‌کند به یک امر لازمی که حتماً من باید بیاورم؛ مثل
امر مسبب که لازم است سببش را بیاورم این هم این جوری است. آمده سبب را واجب
کرده، وقتی من خودم عن اختیار واجب را، مولا از ناحیه مولا دیگه چیزی نیست. ناحیه
مولا همه چیز تمام است. گفته هم شرط واجب است هم مشروط واجب است. این طور
نیست که بگیری شرط دیگه واجب نیست...

ج: نه.

س: وجوبی نیست که فوت بکند. وجوبی نیست که فوت بکند. فقط عصیان کرده که... زوال شمس را ایجاد نکرده،

ج: شرط را ایجاد نکرده چون شرط وجوب است ها! چون شرط واجب که...، شرط وجوب است. یعنی آن وقتی می‌خواهد که این شرط حاصل بشود. اگر این شرط حاصل نشود بآئ وجه، او نمی‌خواهد این را

س: من به عیدم می‌گویم هر کدام از مغازه‌های این راسته را که بخری من می‌خواهم و این؛ تخییری است دیگه؛ هر کدام از این مغازه‌ها را و این را مشروط می‌کنم به این که حتماً بروی یک کدام‌شان را بخری؛ مشروط می‌کنم. حالا عید می‌آید می‌گوید خب من چه کار می‌کنم؟

ج: این درست نیست البته این بیان شما، چون مشروط می‌کنم که یکی‌اش را بخری؛ بعد همان هم مشروط

س: آهان! همین دیگه.

ج: این جا

س: نه دیگه، همان می‌شود دیگه

ج: همان می‌شود. یک چیز است.

س: بروی سراغ یکی‌شان

س: مثال ... استطاعت است. لازم است استطاعت

س: خوب است؟ برویم سراغ یکی‌شان، شما مگر متعلق نمی‌کنید به أخذ، ما متعلق می‌کنیم به أخذ؛ بروی سراغ یکی‌شان، خوب است؟ من باید بخری و واجب است که بروی سراغ یکی‌شان

ج: نه، اگر شما به عبدتان بفرمایید که امروز که روز تولد حضرت رضا است اگر عیدی بدهی به افراد به این مناسبت، یکی از این مغازه‌ها را واجب است بروی بخری برای من..

س: و باید هم عیدی بدهی.

ج: باید هم عیدی بدهی.

س: احسن

ج: خب یعنی چه این معنایش؟ یعنی اگر عیدی ندهی اصلاً من مطلوبیت خرید یکی از این‌ها را ندارم. آن مشروط است آن، خب اگر این نرفت عیدی بدهد تکلیف شما را که از بین نبرده، شما اصلاً تکلیفی نداری، مطلوبیتی طلبی... مطلوبی نداری

س: بله، این جا شما ...

ج: این جا همین است دیگه، همین است دیگه

س: ... با مثال این است که این جا با آن شرط وجوب طریقی فقط به چیه؟ به مشروط است. این شرط یک وجوب تعیینی... است

ج: همین را داریم می‌گوییم دیگه

س: این جا نه، این جا عیدی دادن یک مصلحت است. آن یکی که بروی یک چیزی بخری، بروی یک مغازه بخری، یک مصلحت آخر است. این جا می‌گوید فقط مشروط به این شرط است که واجب است که بروی یکی از این‌ها را سراغش، طریقی الی المشروط، درست است؟ فرق می‌کند با عیدی، عیدی درست است. عیدی دادن یک مصلحت است، یک واجب است،

ج: ولی شرط است. ما با شرطش کار داریم.

س: عیبی ندارد. شرطش طریقی است، نکته‌اش این است.

س: اصلاً شما فکر کن مصلحت هم ندارد عیدی

س: نکته‌اش این است که طریقی است. یعنی همه در راستای نیل به مشروط به فرمایش حضرت عالی در راستای اهتمام به ادراک احد الفتوین است یا احد الخبرین است. این در راستای طریقی آن است این وجوب شرط هم، پس اگر من واجب کردم این شرط را به خاطر اهتمام مشروط، نمی‌توانید این اشکال کلی را بکنید که مشروط وقتی واجب می‌شود که شرطش بیاید. آقا! این شرطش وجوبش طریقی به او بوده؛ و مصلحتی در این شرط نیست الا اهتمام به آن ذو طریق...

ج: بالاخره مشروط است. مشروط است یعنی بدون آن من طلبی ندارم

س: مشروط است که اصطلاح است. باید ببینیم مراد؛ عقلاء چه می‌فرمایند

ج: معنای مشروطیت این است دیگه؛ حالا. پس این «و انما روحه يرجع الی الاهتمام و تنجیز مفاد احد الخبرین فی المورد» این مطلب ایشان این است که ما این جا کأته می‌دانیم از خود این که آمده فرموده این را اگر أخذ کنی حجت است، اگر آن را أخذ کنی حجت است؛ از این می‌فهمیم که خود این‌ها که مصلحت ندارند که أخذ کردن به این، أخذ کردن به آن، این برای این است که اهتمام دارد به آن تکلیفی که ممکن است این بین باشد که یا مفتی به این است یا مفتی به آن است یا مدلول این خبر است یا مولول آن خبر است، به این اهتمام دارد. خب این اهتمام آن وقت این تتمه‌اش را این جوری باید تکمیل بکنیم. این اهتمام مولا به این که یا این آورده بشود یا آن آورده بشود؛ این موجب تنجیز می‌شود که پس یکی از این، مثل علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یکی از این‌ها منجز است. آن وقت پس می‌گوییم که خب حالا برای چی مولا می‌آید این کار را می‌کند؟ می‌گوید این را أخذ کن یا آن را أخذ بکن؟ این برای خاطر این است که خب، تو را از احتیاط برهاند و می‌گوید حالا اگر این را أخذ کردی این حجت می‌شود و تو دیگر می‌توانی به همین اکتفا بکنی، مثل مواردی که بینه قائم می‌شود در موارد علم اجمالی، پس نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ما سبیلی برای تعقل حجّیت تخییری به این معنا داریم و این جور نیست که ما بگوییم حجّیت تخییری معقول نیست. نه، قابل تصویر هست. بنابراین اگر در

مقام اثبات؛ ما دلیلی بر حجّیت تخییریه داشتیم لایس به، یا در مواردی حق داریم بگویم امر این‌جا دائر است پیش من بین تعیین و تخییر، دیگر نمی‌تواند کسی بیاید بفرماید که اصلاً این تصور ندارد که دوران امر بین تعیین و تخییر، چون حجّیت؛ یعنی در باب حجّیت، حجّیت تأخیر اصلاً معقول نیست که شما بگویید دوران امر بین تعیین و تخییر در حجّیت است که در تنقیح بود که معقول نیست. نه، معقول است. حالا یا به نحوی که این‌جا فرمودند یا به نحوی که محقق خوئی خودش فرمود؛ البته حجّیت تخییریه غیر شرعیه که بازگشت آن به تخییر عقلی است این‌ها دیگه، پس معقول می‌شود و قابل أخذ هست به ادله تخییر اگر مقام اثبات مساعدت کند. خب این بحث هم که قسم ثانی بود تمام شد.

قسم ثالث این است که گاهی دوران امر بین تعیین و تخییر است در باب تزاحم؛ می‌شود قسم ثالث.

خب بحث‌های باب تزاحم که جایش این‌جا نیست که ما بخواهیم وارد بشویم حرف‌های تفصیلی‌اش را عرض بکنیم. آن معمولاً یا در بحث ضد مطرح کردند تفصیلاً آقایان یا در باب تعادل و تراجیح؛ آن‌جا تفصیلاً بیان کردند.

قاعده باب تزاحم خلاصه‌اش چیه؟ قاعده باب تزاحم این است که اگر اهم بود آن متعین می‌شود. اگر متساوی بود آن چه می‌شود؟ این‌جا هم تخییر است، این دو صورت که حکمش گذشت. کجا دوران امر بین تعیین و تخییر می‌شود؟ این است که نمی‌دانیم این‌ها مساوی است یا این یکی علی‌الخصوص اهم است؟

س: احتمالی که توی آن نیست.

ج: که در آن نیست. خب این‌جا دوران بین تعیین و تخییر می‌شود در باب تزاحم. مثلاً فرض کنید که توی همین مسائلی که گاهی مطرح است در این روزها مطرح است؛ سؤال هم می‌شود. فرض کنید خانمی است حامله است و فرزندش... امر دائر است بین این‌که یا باید او از دنیا برود یا فرزندش از دنیا برود، خب در این‌جا تزاحم است. ادله حفظ؛ حفظ این نفس به دلیل حفظ آن نفس برای مثلاً آن پزشک یا برای آن کسی که تصمیم می‌خواهد بگیرد تزاحم است، قدرت ندارد برای حفظ هر دو، مادر را حفظ کند ولد از بین می‌رود، ولد را حفظ کند مادر از بین می‌رود.

س: این‌جا خودش دوتا فرض دارد. یک فرضش این است که اگر ول بکند یکی می‌میرد که این‌جا ...

ج: حالا فرض کنید این‌جوری است دیگه؛ یعنی

س: یعنی این فقط می‌خواهد خارج کند دیگه، درست است؟

ج: که چی؟

س: که اگر رها کند خب یکی از آن‌ها می‌میرد. ... حتی یفرضی

ج: خودبه‌خود، نه، نه، نه، همان‌جا، نه، همان‌جا بله، این‌جا بعضی از مراجع؛ مراجع معاصر، این‌ها گفتند ما احتمال می‌دهیم حفظ مادر که الان بالفعل است و مکلف است، بالغ است، تکالیفی به او هست، این‌ها این احتمالات در مورد مادر هست؛ در مورد آن

طفل نیست ولو او هم انسان است. اما او الان بالغ نیست. الان متوجه، تکالیفی به او نیست؛ مقداری از راه را نرفته او

س: صفر کیلومتر است حاج آقا

س: او بهتر است که بماند

س: بهتر است صفر کیلومتر ...

ج: نه این....

س: بعداً نسل جوان را تقویت می‌کند

س: شصت سالش هست، ممکن است همان فردا بمیرد

ج: حالا؛ اگر کسی به این وجوهی که آن مثلاً ذکر، کار به این‌هايش ...، که احتمال اهمیت می‌دهیم. یا مثلاً فرض کنید بچه‌های صغار دیگری دارد؛ اگر این مادر از بین برود همه....

س: ...

ج: چه احتمالی؟

س: منتسب به شارع که

ج: چرا نمی‌شود؟

س: احتمال نمی‌دهد که شارع مقدس بگوید آقا، این اولی است. حفظ نفس است، هر دو نفس هستند ... این مادر است و این زندگی دارد، این هم پس فردا هزارتا آرزو دارد

ج: نه، آن که نیست. انصافاً این جوری هست.

س: نه، لذا اکثر فقهاء هم فرمودند که ...

ج: حالا اکثر می‌دانم. این‌ها مهم نیست توی باب اجتهاد که؛ اکثر فرموده باشند. این یک حرف معقول است...

س: ...

ج: ببینید؛ نه، این‌ها چون اگر نص داشتیم روی چشم‌مان

س: نه، می‌خواهم بگویم این‌ها باعث احتمال نمی‌شود

ج: اصلی نداریم. براساس چیه؟ براساس همین احتمالات و این‌ها هست. خب واقعاً

س: مادر بمیرد مورد ایذاء خیلی‌ها می‌شود حاج آقا؛ ایذاء که هست. ... اگر دلیل شرعی است. مادر بمیرد هم زوج ایذاء می‌شود هم بچه‌های دیگر ایذاء می‌شوند

س: توی هر موردی حرام است

ج: اگر خوشحال نشود زوج، می‌گویند که آیت‌الله حائری... بد نیست این را هم بگوییم. مرحوم آقای آشیخ عبدالکریم حائری رضوان‌الله علیه یک دوست داشتند؛ صاحب وقایع الاذهان؛ آقای آشیخ محمد رضا مسجد شاهی، خیلی این‌ها با هم از نجف و کربلا و این‌ها ظاهراً خیلی دوست بودند، صمیمی بودند خیلی با همدیگر، آقای آشیخ عبدالکریم زوجه اولی‌شان؛ یک زوجه‌ای داشتند این به رحمت خدا می‌رود. زوجه ثانی‌ای اختیار می‌کنند که ظاهراً مادر آقای آشیخ مرتضی حائری و این‌ها این زوجه ثانی‌هست. این زوجه ثانی‌هست هم در سن سی سالگی در یک وضع حملی از دنیا می‌رود. آقای حائری نوشتند که سی سالگی مادر ما از دنیا رفته؛ خیلی زن؛ بی‌سواد بود ولی خیلی باصفا بود و فلان...، خب آقای حائری لابد باید یک ثالثه‌ای اختیار کنند، آقای آشیخ محمدرضا برای ایشان یک نامه‌ای می‌نویسد از اصفهان؛ می‌گوید، آن نامه این است که: حضرت آیت‌اللهی چه وردی بلد هستند که هر از صبحی یک زوجه جدیدی گیرشان می‌آید؟ ما هفتاد سال است با یکی داریم زندگی می‌کنیم.

س: این جور ...

ج: حضرت آیت‌اللهی چه وردی بلد هستند که...، بله، حالا ولی این واقعیتی است که احتمال داده می‌شود اگر شارع بگوید دوتا نفس هستند؛ این نفس اگر از بین برود به نفوس عیدیه‌ای ضربه وارد می‌شود، بی‌سرپرست می‌شوند، چه می‌شوند، فلان، مشکلات برای‌شان پیدا می‌شود. اما او اگر از دنیا برود نه، خب شارع، احتمال می‌دهیم شارع بفرماید که در این دوران خب او را از بین ببر؛ آن وقت شارع وقتی خودش اجازه می‌دهد مثل مصلحت سلوکی یا کذا که در حجّت خبر واحد می‌گوید تفویت مصالح می‌شود چه می‌شود؟ شارع جایگزین می‌فرماید. خب ممکن است شارع بفرماید او را بُکش؛ آن وقت شارع می‌گوید من تمام آن چیزهایی که اگر این حیات داشت به او می‌رسید می‌دهم به او، برای این‌که به او هم ظلم نشده باشد. خب، مثل کجا؟ شما این داستان حضرت خضر و حضرت موسی، شما نگاه کنید آن‌ها، این‌ها نشان می‌دهد. خدا، ما حق نداریم ولی خدای متعال که خب بله، احتمال دارد پیش خدای متعال این جور باشد همان‌طور که به خضر دستور داده او را بکش برای این‌که آن جور بشود، آن را نمی‌دانم چه کار کن، خب این‌جا هم احتمال می‌دهیم که بابا! اگر مادر از دنیا برود فرزندان صغاری دارد، مشکلات برای همه‌ی این‌ها زیاد می‌شود، کذا می‌شود. اما او از بین برود این جور نیست. خب دوران بین تعیین و تخییر می‌شود. یعنی احتمال می‌دهد شرع که معین است که آن طفل را فدای مادر بکند یا مخیر است از احدهما را فدای دیگری بکند؛ هر کدام می‌خواهد باشد.

س: لولا ادخال السرور فی قلب الزوج

ج: حالا آن ...، بله، زوج بی‌انصافی باشد که بله، خب این ...

در موارد دوران امر بین تعیین و تخییر خب این‌جا هم روشن است که ما می‌دانیم اگر آن‌که احتمال تعیین در آن می‌دهیم آن را برگزینیم؛ در این‌جا مسلّم به تکلیف‌مان عمل کردیم، استحقاق عقوبتی نداریم. اگرچه به قول آقای خوئی می‌دانیم وقتی که آن محتمل الاهمیه را برمی‌گزینیم و آن دیگری را فدای آن می‌کنیم آن هم مصلحت ملزمه دارد. درست است در موارد تزاحم تکلیف در هر دو فعلیّت ندارد و تکلیف در مورد اهم یا محتمل الاهمیه فعلیّت دارد. تکلیف در مورد آن مقابل محتمل الاهمیه فعلیّت ندارد اما ملاکش که وجود دارد و ملاک هم الزام عقلی ما داریم به انجامش مگر در صورتی که تکویناً قدرت نداشته باشیم یا شارع ما را الزام کرده باشد به کاری که با انجام دادن آن کار

دیگه نمی‌توانیم آن را انجام بدهیم. و در این‌جا درست است آن یکی دارد ترک می‌شود؛ ما انجامش نمی‌دهیم اما در اثر این‌که شارع تکلیف را آورده روی آن محتمل‌الاهمیه و ما به واسطه این محتمل‌الاهمیه دیگر قدرت بر انجام آن را نداریم. پس بنابراین مشکلی از این ناحیه گردنگیر ما نمی‌شود.

خب پس در این‌جا هم حق چیه؟ تعیین است. در این قسم حق تعیین است. و این‌جا دیگه جای برائت نیست خلافاً للقسام الاول که ما تخییری شدیم. چون آن‌جا تکلیف معلوم نبود. امر تکلیف دائر بود بین مطلق و مقید؛ فلذا برائت جاری می‌کردیم. این‌جا که تکلیف معلوم است

س: پیغام تراحم به هم ...

ج: تکلیف معلوم است در این‌جا فلذا این فارق بین المقام و قسم اول که آن‌جا تخییری شدیم، این‌جا تعیین می‌شویم این است. این هم قسم سومی که آقای خوئی این‌جا ذکر ...

یک قسم چهارمی اضافه کردیم دیگه، آن قسم چهارم این بود که از نظر کیفیت امثال است. مثلاً ما شک می‌کنیم، فرض کنید که ما مخیریم بین امثال تفصیلی یا اجمالی یا بر ما متعین است امثال تفصیلی؟ مثلاً می‌دانیم نماز ظهر بر ما واجب است. حالا قبله را می‌توانیم به دست بیاوریم کدام طرف است، امثال تفصیلی بکنیم. می‌توانیم هم بگوییم که خب حالا چه لزومی دارد؟ ما به چهار طرف نماز می‌خوانیم. این امثال اجمالی است. و هکذا امثال این موارد.

نماز، باز قرائت مثلاً، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (حمد/4) باید بگوییم، ملک یوم الدین بگوییم. می‌توانیم برویم تقلید کنیم یا خودمان اجتهاد کنیم بفهمیم کدام درست است یا مخیریم، می‌توانیم. می‌گوید به جای این من می‌روم چه کار می‌کنم؟ دوتا نماز می‌خوانم. یک دفعه مالک می‌گویم یک دفعه ملک می‌گویم مثلاً، که این بحث شده؛ بعضی بزرگان هم گفتند که اگر ممکن است امثال تفصیلی نمی‌شود امثال اجمالی را کرد. خب، در دوران امر بین امثال تفصیلی و امثال اجمالی اگر روشن شد برای‌مان خیلی خب! اگر دوران شد نفهمیدیم، قهراً این‌جا چون اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه؛ ما باید به امثال تفصیلی روی بیاوریم. اگر برای‌مان روشن نشود، البته حق این است که اشکالی ندارد اما اگر امر دائر شد بین این‌که برای ما روشن نشد و دوران شد بین امثال تفصیلی و امثال اجمالی؛ این‌جا چون تکلیف فارغ هستیم از اصل تنجز ...، وجود تکلیف و تنجز تکلیف و نمی‌دانیم توی مقام عمل اگر آن‌جور عمل کنیم

س: بریء الذمّه می‌شویم

ج: برأ الذمّه می‌شویم یا نمی‌شویم؟ اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه؛ پس باید تفصیلی را بیاوریم. بنابراین این اقسام اربعه هم تمام شد، بنابراین دیگه این بحمدالله این بحث هم پایان یافت. وارد تنبیهاتی می‌شویم که محقق خوئی تبعاً للاعظام طرح فرمودند که عرض کردیم چون ایشان منقح‌تر و جدا و منفک و بهتر طرح فرمودند تا آن‌چه که در کفایه و این‌ها مطرح شده؛ براساس الاصول جلو می‌رویم ان شاءالله.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين

